

آلفرد هیچکاک و فیلم‌های آمریکایی‌اش

هر چند آلفرد هیچکاک به عنوان یک استاد مسلم سینما در تاریخ این صنعت - هنر نامش جاودانه شده‌است؛ اما چه در زمان حیات و چه پس از مرگش همواره نظرات متناقضی درباره او از سوی سینماگران گفته شده‌است.



همشهری آنلاین-مهدی تهرانی: هر چند آلفرد هیچکاک به عنوان یک استاد مسلم سینما در تاریخ این صنعت - هنر نامش جاودانه شده‌است؛ اما چه در زمان حیات و چه پس از مرگش همواره نظرات متناقضی درباره او از سوی سینماگران گفته شده‌است.

لورسون ولز و جورج کیوکر دوتن از بهترین کارگردانان سینمای جهان درباره آلفرد هیچکاک اعتقاد داشتند: او فیلمسازی فوق‌العاده بوده و مقام استادی او در سینما غیرقابل انکار است. اما اینگمار برگمان اعتقاد دارد هیچکاک موجودی خودپسند، بدجنس و مغروری بوده است؛ اما نمی‌توان وجود منطق و وسواس در فیلمهایش را ندیده گرفت. دیگران نیز کمابیش هیچکاک را ستوده‌اند، اما بلافاصله جملاتی درباره نوع عقاید و رفتارهای او ایراد کرده‌اند که به گونه‌ای محکوم کردن وی به شمار می‌آید. دقت در چند مثال بالا مشخص می‌کند که هیچکاک همانند فیلمهایش پر از تعلیق و پرسش‌های بدون پاسخ است.

دوره فیلمسازی هیچکاک در سینمای بریتانیا و سپس حضورش در هالیوود که موضوع این نوشتار است بیشتر شخصیت ذاتی او را هم‌دا می‌کند. اما فامش، نکتم، بس، از هود هیچکاک به سنما، آمریکا بعد که دیدگاه‌ها آتش، شست‌د، معض، قضاوت‌قا، گفت. ربکا (Rebecca) محصول 1940 اولین فیلم آمریکایی هیچکاک بود که موفقیت نیز در پی‌داشت هیچکاک برای ساخت ربکا، اقتباسی رومانتیک از رمان دافنه دوموریه به انجام رساند که محصولش یک درام سراسر تعلیق با ابعاد روانشناختی بود. در این فیلم، تاکید و تکیه هیچکاک بیشتر بر حرکت دوربین متمرکز شده بود تا به وسیله حرکات، برشهای اعجاب آور خود را نیز در تدوین؛ سر صحنه انجام داده باشد.

در 1941 هیچکاک سوءظن (Suspicion) را ساخت که هنرپیشه نقش اول زن آن جون فونتین موفق به کسب جایزه اسکار شد و پس از این فیلم بود که جایگاه هیچکاک به عنوان یک سینماگر مولف، قطعیت هرچه تمام‌تر پیدا کرد. هیچکاک که در اواخر دوران فیلمسازی‌اش در انگلستان سبک کارش مشخص شده بود، در آمریکا همان شیوه را ادامه داد و به بلوغ کاملی رسید.

شیوه او همانا دل‌بستگی و تعلق خاطر به سبک اکسپرسیونیسم آلمان و تلفیق این سبک با شیوه و تئوری‌های مرتبط با مونتاژ روسی بود که در برگیرنده نظرات پودوفکین و آیزنشتاین به شمار می‌آمد.

هیچکاک در همه آثارش هنر تعلیق را به کار گرفت. او همواره می‌گفت: در فیلمهایم باید تعلیق را آفرید، وگرنه مردم بیزار و دلسرد می‌شوند. از طرفی هیچکاک اعتقاد داشت؛ حتی اگر سینماگری مولف نیز باشد، باید به جنبه تجاری کار توجه خاص مبذول دارد؛ زیرا در هر صورت فیلمسازی پول زیاد می‌خواهد و این پول متعلق به مردم است؛ پس باید فیلم فروش کند. ژرژ سادول از معتبرترین تاریخ نویسان سینما درباره هیچکاک می‌گفت: دوران فیلمسازی آلفرد هیچکاک در آمریکا به رشد فکری او بسیار کمک کرد او با فیلمهایش نشان داد که استاد تعلیق است و فیلمهای تعلیقی‌اش براساس مضامین تعقیب و گریز مانند مردی که زیاد می‌دانست، سی ونه پله، خرابکاری و خانم ناپدید می‌شود استوار است. همچنین او با تاثیر از سبک اکسپرسیونیسم و دقت کامل و احاطه به مسائل فنی سینما، حتی درام اجتماعی و یا ملودرامهای روان‌شناسانه نظیر طلسم شده را نیز با لحاظ کردن تعلیق ساخته است.

تعلیقی که هیچکاک به عنوان استاد به کارگیری آن مشهور شده بود، عبارت از کشدار کردن زمان با نمایش نماهای طولانی برای ارائه یک پایان غیرقابل پیش‌بینی است.

در تعلیق، کوشیده می‌شود تا ابزارهای لازم فراهم شود تا نتیجه هر چه بیشتر دلهره آور و به تعبیر هیچکاک آزاردهنده و فاجعه آمیز باشد؛ زیرا به هر حال تعلیق مخلوق نگرانی است و به وجودآورنده اضطراب! چنین سبکی در سینما تماشاگر را راحت نمی‌گذارد. این سبک قطعا ذهن و فکر او را تکامل می‌بخشد؛ چون تماشاگر مدام در حال طرح پرسش و پیدا کردن پاسخ است. در این زمینه، هیچکاک بیان تصویری و سینمایی حالت‌های عاطفی را از راه دست بردن و تغییر دادن واقعیت‌های خارجی و بیرونی، لحاظ می‌کند، که این عمل، همان رویارویی تناقضات به حساب می‌آید.

به کارگیری این روشها در فیلمهای "تریلر یا ملودرام" استادی خاص می‌خواهد و اگر هیچکاک در این استفاده موفق و استاد بود، تنها دلیلش کنترلی بود که او بر همه عناصر آثارش داشت. هیچکاک در خلق فضای دراماتیک هر "نما" از فیلمش چنان تبحری نشان می‌داد که شاید از عهده کسی دیگر برنمی‌آمد. حتی او می‌توانست بدون استفاده از دیالوگ نیز چنین نتیجه‌ای را بدست آورد.

در سال 1948 فیلم طناب (Rope) از او اکران گردید؛ که در جا یک تولید منحصر به فرد سینمایی محسوب می‌شد. او در این فیلم بجز هنگامی که فیلمبردار مجبور بود نکاتیو تازه داخل دوربین بگذارد، دستور قطع نداد. دیوارها متحرک بودند و قطع صحنه‌ها با درشت نمایی بر روی اشیا صورت می‌گرفت.

فیلمهای بعدی هیچکاک نظیر در برج جدی (Under Capricorn) محصول 1949، ترس صحنه (Stage Fright) محصول

1950، بیگانگان در قطار (Strangers on a Train) محصول 1951، اعتراف به گناه (I Confess) محصول 1953، حرف ام را به نشانه جنایت بگیر (Dial M for Murder) محصول 1954 و پنجره عقبی (Rear Window) محصول 1954 به نوعی همان سینمای قصه‌گو همراه جذابیت‌های دراماتیکی بودند که در بطن خود؛ تعلیق نیز به همراه داشتند.

در میان فیلمهای بالا، "پنجره عقبی" هنوز هم جزو فیلمهای ممتاز به شمار می‌آید. داستان فیلم از این قرار است که یک عکاس روزنامه نگار به دلیل این که پایش شکسته است، در خانه مانده و اغلب اوقات خود را روی صندلی چرخدار در حالی که با دوربین اش همسایه‌های روبه‌رویی را می‌پاید، می‌گذراند.

مدتی بعد متوجه می‌شود که یک قتل در یکی از خانه‌های روبه رویی اتفاق افتاده و مردی همسرش را کشته است. او آنچه را که دیده‌است، به نامزدش و همچنین یکی از دوستان پلیس‌اش گزارش می‌کند، تا این که نامزد عکاس با پیگیری‌هایی درمی‌یابد که قتل حقیقت دارد. قاتل که متوجه قضایا شده است، آنچه در توان دارد انجام می‌دهد تا عکاس را بکشد؛ اما عکاس که تنها وسیله دفاعی‌اش دوربین اش است، با زدن فلاش و گلاویزشدن در ابتدای پنجره با قاتل، از مرگ حتمی نجات می‌یابد و این قاتل‌است که کشته می‌شود؛ هر چند پای دیگر عکاس نیز شکسته می‌شود.

اکران پنجره عقبی سبب شد بسیاری از منتقدان و مخالفان هیچکاک از در دوستی با وی درآیند؛ زیرا عناصر هیجان و بار دراماتیک و پویایی اثر؛ واقعا در زمان خود بسیار تاثیرگذار بوده است.

دستگیری یک دزد (To Catch a Thief) محصول 1955، دردسر هری (The Trouble with Harry) محصول 1955، مردی که زیاد می‌دانست (The Man Who Knew Too Much) محصول 1956، مرد عوضی (The Wrong Man) محصول 1956، سرگیجه

(Vertigo) محصول 1958 و شمال از شمال غربی (North by Northwest) محصول 1959، بقیه فیلمهای هیچکاک در دهه پنجاه هستند که دست بر قضا از بهترین و تحسین شده‌ترین فیلمهای او نیز به شمار می‌آیند.

تا سالهای متعددی فیلم "سرگیجه" همواره به عنوان یکی از 10 فیلم برگزیده تاریخ سینمای جهان برگزیده می‌شد. در سرگیجه، تماشاگر با درامی مضطرب‌کننده و تعلیقی بسیار آزاردهنده اما پرکشش روبه‌رو می‌شود.

داستان "سرگیجه" مربوط به قتل زنی است که در حقیقت با تغییر چهره و ظاهرسازی توسط قاتل، راز جنایت مخفی می‌ماند؛ اما واردشدن یک پلیس بازنشسته به ماجرا سبب می‌شود پرسشهای بی‌پاسخ یکی یکی و بسیار منطقی به جواب نهایی برسند و در آخر، قاتل اصلی که زنی شبیه به مقتوله بوده است، خود در یک اتفاق از بالای برج یعنی همان جایی که جنایت اصلی اتفاق افتاده بود به پایین پرت و کشته شود.

فیلم شمال از شمال غربی نیز از فیلمهای موفق هیچکاک در پایان دهه پنجاه به شمار می‌آید جدای از داستان روان و بازبهای عالی و چاشنی‌های همیشگی هیچکاک برای چنین "تربلری"، موسیقی "برناردهرمن" در این فیلم یکی از اثرگذارترین موسیقی‌های متن فیلم به شمار می‌آید.

هیچکاک، دهه 60 را با فیلم معروف روح (Psycho) شروع می‌کند و سپس با پرندگان (The Birds) محصول 1963، مارنی (Marnie) محصول 1964، پرده پاره (Torn Curtain) محصول 1966 و توپاز (Topaz) محصول 1969 این دهه را به پایان می‌رساند.

در "روح" تعلیق هیچکاک در رساترین و پخته‌ترین الگوی سینمایی وی به منصفه ظهور می‌رسد؛ چنان که در آن زمان گفته می‌شد تماشاگران زیادی در سالن سینما در حالی که چشمهای خود را با دستهایشان پوشانیده بودند، فیلم را تعقیب می‌کردند! در ژانریروانی یا سایکو هنوز این فیلم مطرح ترین اثر شناخته می‌شود.

داستان فیلم "روح" بدین صورت است که یک بیمار مبتلا به "شیزوفرنی" به نام نورمن صاحب یک هتل دورافتاده است، او در مواقعی در هیات مادرش ظاهر می‌شود و این لحظات مبدل به قاتلی حرفه‌ای و بی رحم می‌گردد. وی که در ابتدای ورود یک دختر جوان به هتل، او را زیر دوش حمام کشته است، هنگامی که خواهر دختر کشته شده، یک کارآگاه و نامزد مقتوله در جستجوی دختر به هتل می‌روند، کارآگاه را نیز می‌کشد. در ادامه تحقیقات خواهر مقتوله مشخص می‌کند که مادر صاحب هتل چندسال است که مرده.

وی که هویت نورمن (آنتونی پرکینز) را کشف کرده است، چیزی نمانده که توسط او به قتل برسد که سام (نامزد مقتول) او را نجات می‌دهد.

"پرندگان" نیز از جمله فیلمهای محکم و پر از تعلیق هیچکاک است. جالب توجه این که در سال 1963 و با امکانات آن زمان، شبیه‌سازی و ساخت عروسک‌های کلاغ و زاغ از سوی آلبرت ویت لاک، رابرت بویل، هارولد نیکلسون و ریچارد اولاند صورت گرفت.

آلفرد هیچکاک درباره طراحان صحنه و مدیران جلوه‌های ویژه فیلم "پرندگان" می‌گفت: پرندگان را آنها ساختند! که منظورش تنها ماکت‌های کلاغ نبود، بلکه به مدیران جلوه‌های ویژه فیلم سینمایی "پرندگان" اشاره داشت.

در دهه 70، هیچکاک 2 فیلم با عناوین؛ جنون (Frenzy) محصول 1972 و توطئه خانوادگی (Family Plot) در 1976 ساخت. که به نوعی پایان دوران فیلمسازی‌اش به حساب می‌آید.

نوشتن درباره آلفرد هیچکاک چه دوره فیلمسازی‌اش در انگلستان و چه درباره حیات حرفه‌ای او در هالیوود به اختصار بسیار سخت است؛ زیرا هر کدام از فیلمهایش به نوعی حرفهای جداگانه‌ای برای طرح دارند.

هیچکاک جوایز و افتخارات زیادی شامل "جایزه ایروینگ تالبرگ از آکادمی علوم سینمایی امریکا" در 1968، نشان لژیون دونور

فرانسه در 1971 ، تقدیرنامه از جامعه سینمایی لینکن و کسب جایزه سیسیل دومیل از سوی انجمن خبرنگاران خارجی در امریکا در 1974 ، دریافت نشان ارشد هنر و ادبیات فرانسه در 1976 ، اسکار یک عمر تلاش و کار سینمایی در 1979 ، دکترای افتخاری از دانشگاه ساترن در 1980 و دکترای افتخاری از دانشگاه کلمبیا را کسب کرد. با اینهمه او هیچ وقت به عنوان کارگردان ، صاحب اسکار بهترین کارگردانی نگردید و تنها یک سال پیش از مرگش ، از سوی آکادمی علوم سینمایی به او اسکار یک عمر کار سینمایی تعلق گرفت ؛ و او نیز هیچ وقت از این بابت مایوس و ناراحت نبود.